



عصر امام صادق اوج دوره آموزش تشیع است/ تدبیر امام در مدیریت شیعه

افکاری که در هند و یونان و ایران در اثر فتوحات وارد جهان اسلام شده بود، برای شیعه فرصت بود و همین امر است که در دوره امام باقر و امام صادق(ع) با اوج آموزش تشیع روبه‌رو هستیم.

افکاری که در هند و یونان و ایران در اثر فتوحات وارد جهان اسلام شده بود، برای شیعه فرصت بود و همین امر است که در دوره امام باقر و امام صادق(ع) با اوج آموزش تشیع روبه‌رو هستیم.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه: امامت امام صادق(ع) در سال ۱۱۷ است که تا سقوط بنی امیه که سال ۱۳۲ می‌باشد، ۱۵ سال فاصله است. و از سال ۱۳۲ تا هنگام وفات امام صادق(ع) ۱۶ سال فاصله است که زمان شکل‌گیری بنی عباس است و از آن جایی که تفاوت روش امامان به شرایط روبه‌روی آن‌ها مربوط است، لازم است شرایط اجتماعی تاریخی آن‌ها بررسی شود.

حرکت امام صادق(ع)، به صورت یک حرکت اجتماعی سیاسی خاصی در آمده با محتوای فکری و از این جهت نمی‌شود مقابل آن ایستاد، به جهت پختگی آن و امکان تحرک خوبی که پیدا کرده در حدی که چهارهزار شاگرد برای امام صادق(ع) ظهور کرده و به هیچ وجه این حضور و ظهور، یک حرکت عادی بی‌سر و صدا نمی‌تواند باشد و مسلّم با مشکلات خاصی روبه‌رو می‌شود و تدابیر خاص خود را می‌طلبد که باید بر روی آن دقت نمود.

در دوره امام صادق(ع) مکاتب فقهی متعددی ظاهر می‌شود مثل مکتب فقهی ابوحنیفه در کوفه، و مکتب فقهی مالک بن انس در مدینه که البته رابطه‌ای بین این گروه‌های فقهی و جریان سیاسی حاکم برقرار است، مثل رابطه بین منصور دوانقی و مالک بن انس، و یا بین مالک و هارون الرشید. دو فرقه در چهار فرقه‌ی اهل سنت مربوط به همین دوره است و در همین دوره کتب احادیثی اهل سنت از جمله مؤتای مالک نوشته می‌شود. نهضت ترجمه نیز در همین دوره شروع می‌گردد که البته اوج آن در زمان مأمون خواهد بود و زنادقه‌ای مثل ابن مقفع و ابن آبی العوجاء در این زمان پر و بال می‌گیرند، همچنان که غلات به میدان می‌آیند و اشخاصی را در حدّ الوهیت مدّ نظر دارند در آن حدّ که عده‌ای مثل مغیره بن سعید و ابوالخطاب در کوفه خیمه زده‌اند و مردم را به عبادت جعفر بن محمد دعوت می‌کنند.

امام صادق(ع) و مکاتب فقهی

اصغر طاهرزاده در کتاب رجوع به هویت شیعه در تاریخ اسلام در این مورد می‌نویسد: «در مورد دو مکتب فقهی که در زمان حضرت صادق ظهور کرد یکی مکتب فقهی ابوحنیفه است. ابوحنیفه دارای هوش فوق‌العاده‌ای است و سعی دارد فقه خود را عقلانی مطرح کند، نه متکی بر روایات که مکتب مدینه بر آن تکیه دارد، زیرا بسیاری از آن روایات، روایات جعل شده‌اند و علت تأکید ابوحنیفه بر عقل و به خصوص قیاس، عدم اعتماد او به روایات است. او از روایتی در موضوعی خاص، موضوع دیگری را قیاساً استنباط می‌کرده. البته در این قیاس کردن فتاوی خطرناکی به میان آمد.

البته نکته مثبت ابوحنیفه آن است که خاندان علی و فاطمه «علیهماالسلام» را صالح برای حکومت می‌داند، به همین جهت هرکس بر خلاف حاکمان وقت از خاندان علی و فاطمه «علیهماالسلام» قیام کند با او همراهی می‌کند. از جمله همراهی او با زید بن علی بن الحسین و یا همراهی او با محمد بن نفس زکیّه بود. ابوحنیفه در سال‌های آخر عمر شاگردی امام صادق(ع) را دارد که ظاهراً در این اواخر از رجوع به قیاس عدول کرده هرچند شاگردان او مثل ابویوسف قاضی القضاة بنی‌العباس از قیاس عدول نکرده‌اند و جمله ابوحنیفه که گفته است «لولا سنتان لهلك النعمان» یعنی اگر دو سال شاگردی امام صادق(ع) نبود، نعمان که اسم ابوحنیفه است، هلاک می‌شد مربوط به این دوران است. جالب است خودش راوی روایاتی است که از امام صادق(ع) شکست خورده. مشهور است که منصور به ابوحنیفه می‌گوید مردم نظر زیادی به جعفر بن محمد دارند، سؤالات سختی تهیه کن تا در مجلسی که تشکیل می‌دهم ضعف او معلوم شود. او ۴۰ سؤال تهیه می‌کند و در آن جلسه از حضرت می‌پرسد و حضرت به خوبی جواب می‌دهد و آن هم جواب‌های داندان شکن که جلسه به نفع حضرت تمام می‌شود. البته شاید این جلسه در آخر عمر ابوحنیفه که شاگردی امام را کرده است، نباشد.

دیگر مکتب فقهی زمان امام صادق(ع) مکتب مالک بن انس است، او شاگرد شیوخ مدینه است. شهرت بیشتر او بعد از امام صادق(ع) است ولی از امام صادق(ع) تجلیل زیادی کرده است و ظاهراً شاگردی حضرت را هم داشته ولی ابتدائاً

اموی است و روی هم رفته با علویان و عباسیان میانه‌ی خوبی ندارد.

مالک در مقابل ابوحنیفه که اهل رأی و قیاس است، اهل حدیث است و نه اهل رأی. منصور دوانقی به او احترام می‌گذارد و به او دستور می‌دهد کتابی بنویسد در فقه تا مردم را مجبور کند به آن عمل کنند. این که خلیفه‌ی خسیسی مثل منصور هزینه‌ی سنگینی برای تهیه‌ی مَوْتای مالک می‌کند به جهت آن است تا در مقابل کتب شیعه که حدود ۴۰۰ کتاب بوده، کاری شده باشد و مالک سعی می‌کند در آن کتاب از حضرت علی حدیثی نقل نکند.

مالک از طرف خلیفه مأمور بوده هر یک از امراء که به رأی او عمل نمی‌کنند را به خلیفه معرفی کند تا خلیفه با او برخورد کند، و این خیر از اقتدار سیاسی علمی او می‌دهد. مالک در سال ۱۹۹ و یا به قولی سال ۱۸۰ می‌میرد در حالی که دارای قدرتی فوق‌العاده بود و تا دوره امام رضا فقیه مسلط است. پس از این است که مذاهب ترکیبی اهل سنت به وجود می‌آید مثل شافعی که ترکیبی از مالکی و حنفی است که البته فقه شافعی بیشتر در مصر رونق پیدا می‌کند در حالی که مدینه به فقه مالکی و کوفه و اطراف آن به فقه حنفی اند.

با نظر به فضای پیرامونی امام صادق(ع) می‌توان دقت‌های حضرت را درست فهمید. از میان موارد پیرامونی، یکی بحث ظهور زنادقه است، از جمله عبدالله ابن مقفع و دیگری به نام ابوشاکر دیصانی و سوم به نام «ابن ابی العوجا» که احتمالاً همگی تحت تأثیر فضای خارج از جهان اسلام بوده‌اند، از جمله تحت تأثیر یونان و هند و یا تحت تأثیر زردشتی‌ها در ایران. زیرا نهضت ترجمه موجب توجه به جریان‌های فکری خارج از جهان اسلام شد. البته رفتارهای بد بنی‌امیه نیز فضا را جهت به ظهور آمدن زنادقه فراهم می‌کرد. شیعه برعکس اهل سنت، با آموزش‌های حضرت باقرالعلوم از قبل برای مقابله با چنین فضایی آماده شده و متوجه چنین تاریخی بوده که با توجه به آنچه پیش آمده به تدریج چه چیزی پیش خواهد آمد و از این جهت فضایی که پیش آمد، نه تنها تهدید برای شیعه نبود بلکه روبه‌روی با افکاری که در هند و یونان و ایران در اثر فتوحات وارد جهان اسلام شده بود، برای شیعه فرصت بود و همین امر است که در دوره امام باقر و امام صادق(ع) با اوج آموزش تشیع روبه‌رو می‌شوید.

اصغر طاهر زاده در این باره می‌نویسد: «موضع حضرت صادق در مقابل مکاتب فقهی و در مقابل زنادقه، مثل ابوشاکر دیصانی که علناً جریان زندیقی‌گری راه می‌اندازند، عبارت است از طرح عمق موضوعات دینی که از طریق امام باقر شروع شد و آن دو امام با توجه به شرایط پیش آمده، که زندیقان سخن‌هایی برای گفتن به میدان خواهند آورد، پیش‌بینی لازم را کردند و آموزش‌های آن دو به شاگردان شان موجب شد تا در مقابل این جریان‌ها صدمه‌ای نخوردند، و امام بودن به معنای واقعی یعنی جلوگیری از جریان‌هایی که در تاریخ پیش می‌آید. همه‌ی این جریان‌ها فرصتی برای نشان دادن امتیاز شیعه شد و برعکس طرف مقابل با روشنگری‌های شاگردان امامان نسبت به عقاید خود مسئله‌دار می‌شده.

امام با ابوحنیفه و سران زنادقه گفتگوهای مستقیم داشته‌اند و بعد که دست آن‌ها را خالی می‌کردند اجازه می‌داده‌اند فکر کنند و این برخوردها موجب شد تا شیعیان محفوظ بمانند و بسیاری از ظرائف فکری و فقهی ما در همین برخوردها پیدا شده و شکل گرفته و به جهت رشد علمی شیعیان، غلات نتوانستند از جهل آن‌ها چندان که می‌خواستند استفاده کنند، امامان فرقه‌ای مثل واقفه را توصیف می‌کردند به سگ‌باران خورده که یک نجس متحرک است و روشن می‌کردند چرا آن گروه در عین آن که به ظاهر مدعی اسلام‌اند، گرفتار عقاید آلوده شده‌اند.»

نهضت ترجمه در جهان اسلام

نهضت ترجمه در جهان اسلام با بنی‌عباس به خصوص با منصور دوانقی در بغداد شکل گرفت و ابن مقفع از مشهورترین مترجمان این دوره است که البته اوج آن نهضت مربوط به دوره‌ی مأمون است که بیت‌الحکمه را تأسیس کرد. از یونانیان و ایرانیان و هندی‌ها کتاب‌هایی ترجمه شد و چنان‌چه عرض شد اولین تأثیر آن بر خود مترجمان است که گرفتار نحوه‌ای از تفکر زندیقی شدند، هرچند بعضی از آن‌ها مثل ابن مقفع به ظاهر خود را مسلمان نشان می‌دهد.

در اسکندریه و جندی شاپور، علمای زیادی جمع بوده‌اند و کتاب‌های زیادی از خود به جا گذاشته‌اند و مترجمین، آن کتاب‌ها را به عربی ترجمه کردند و بعد از مدتی عالمانی پیدا شدند که حرف‌های عالمان غیر اسلامی را می‌زنند، مثل ابواسحاق کندی که اولین فیلسوف جهان اسلام محسوب می‌شود. و فارابی بعد از آن است با این تفاوت که فارابی خودش صاحب نظر در امر فلسفه است.

همه این نمونه‌ها نشان می‌دهد که عصر امام صادق(ع) از جهات مختلف عصر پیچیده‌ای است و حضرت در این فضای

بسیار پیچیده مدیریت لازم را نشان دادند آن هم نه آن که فقط همان روز را بنگرند بلکه نظر به آینده ای دارند که می دانند این افکار که با ترجمه به وجود می آید چه اشخاصی را می پروراند.

حاصل حرکتی که از حضرت سجاد شروع شد و در زمان حضرت باقر وسعت یافت در زمان امام صادق(ع) به آن چنان وسعتی می رسد که آن مرد خراسانی به حضرت می گوید هزار شیعه در خراسان دارید، هرچند آن شیعیان سطحی بودند و مثل هارون مکی یعنی آن شیعه ی تنوری نبودند ولی از آن جایی که حضرت باید همه ی این شیعیان را در سراسر جهان اسلام مدیریت کنند، سازمان وکالت را تشکیل می دهند که شبکه ی بسیار پیچیده ای می باشد.

اصغر طاهر زاده در کتاب رجوع به هویت شیعه در تاریخ اسلام در این باره می نویسد: «کثرت شیعیان در زمان امام صادق(ع)، اقتضای مدیریت تازه ای را به میان آورد تحت عنوان «سازمان وکالت» با هویتی کاملاً مخفی، و به همین جهت نصر بن قابوس ۲۰ سال وکیل امام است ولی کسی نمی دانست. و دیگری عبدالرحمن بن حجاج وکیل امام است و او را هم کسی نمی شناسد. وقتی طرف ۲۰ سال وکیل امام بوده نشان می دهد سازمان وکالت خیلی زودتر از رحلت امام از طریق شیعیان قابل اعتمادی تشکیل شده. سازمان وکالت در ابتدای امر در این حدّ مخفی است که ملاحظه کردید. ولی در مرحله دوم، شیعیان می دانستند فلان فرد وکیل امام است که این مربوط به عصر حضرت کاظم و امام رضا«علیهماالسلام» می باشد و در مرحله ی سوم، شبکه ی وکلا به وجود می آید که وکیل فلان شهر مستقیماً با امام مرتبط نیست بلکه با وکیل ناحیه ی مقدسه مرتبط است زیرا مناطق حضور شیعه بسیار گسترده شده، لذا از مصر و مغرب وکلا حضور دارند تا بغداد و نهایت و انتهای این شبکه در زمانی به روغن فروشی در بغداد ختم می شده به نام عثمان بن سعید که از نواب خاص بوده و در قالب تجارت روغن با او مرتبط بودند و این شبکه از اواخر عمر حضرت هادی بسیار منسجم شده و به یک مدیریت غیر متمرکز تبدیل گشته و آرام آرام به سوی استقلال می روند جهت آماده شدن برای خودکفایی در دوره غیبت و حفظ شیعه در زمان غیبت از خطر انحراف به کمک نواب و داشتن نظام مالی منظم جهت استقلال مالی شیعه از حکومت .

شبکه وکالت موجب ایجاد مجموعه منظمی در میان علماء شیعه می شود تا اختلافات آن ها بالا نگیرد و اگر اختلافی پیش می آید از طریق وکلا حل شود. ثواب بالاتر از کسانی اند که وجوهات را جمع آوری می کردند و امام فرموده بودند اطاعت از آن ها اطاعت از ما است و چون شأن ثواب حساس بوده خطرات زیادی هم آن ها را چه از جانب حاکمان و چه از نظر نفس اماره خودشان تهدید می کرده و به همین جهت برخورد ائمه با انحرافات آن ها بسیار محکم است و خود وکلا نیز در برخوردی که برای یکی از وکلا پیش آمده به جهت انحرافی که پیدا کرد، نقش فعال داشته اند. آنچه مهم است نحوه ی مردمی تشیع است در تاریخ. وکلا با سلسله مراتب خاصی با ثواب مرتبط هستند، نوابی که بسیار دقیق عمل می کنند و حتی ممکن بوده به ظاهر از سلسله ای که به خلفا مرتبط اند باشند مثل حسین بن روح نوبختی که از سلسله ی نوبختان است که منجمان دربار بودند ولی به شدت تقیه می کرده.

سازمان وکالت برای اداره ی امور شیعیان بوده و بزرگان جهان تشیع در شبکه ای پیچیده وکلای امام را قبول کرده بودند زیرا متوجه بودند وکلا مورد وثاقت امام اند و مجموعاً ناحیه مقدسه را تشکیل می دهند و آنقدر پنهان کاری را رعایت می کردند که اسم امام را نباید کسی می برده زیرا اگر اسم مطرح می شده به دنبال صاحب اسم می گشته اند، از این جهت باید برای حاکمان، وجود امام هم انکار می شده.»

امام صادق(ع) و شهر قم

امام صادق(ع) در هر دوره از زندگی خود متناسب با شرایط تاریخی آن دوره روش ها و برخوردهای مناسب آن دوره را نشان می دهند، اعم از دوره ای که هشام بن عبدالملک حاکم است که هنوز دوره قدرت بنی امیه است و یا زمانی که دوره ی افول قدرت بنی امیه می باشد و یا دوره ی ظهور بنی العباس و یا دوره ی منصور دوانقی که بسیار خون ریز است، در هر دوره ای روش های برخورد را برای شیعیان مشخص می کنند.

امام صادق(ع) مجموعه ای از روابط را شکل می دهند که چه حکومت در دست شیعیان باشد و چه نباشد، شیعیان بتوانند به صورتی خودکفا خود را در بستر مذهب اسلام اداره کنند، به همان معنای «حکومت در حکومت» که نیازهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی در آن تعریف شده و در این ارتباط جواب داده می شود.

طاهر زاده در این باره می نویسد: «از جمله فعالیت هایی که شیعه در این دوره ها دارد شکل گیری مراکزی است مثل شهر قم که قبل از اسلام به دین زردشت بودند و شهر قم در دوره فتوحات به دست ابوموسی اشعری و تعدادی از سرداران فتح می شود. بعضی از سرداران که حجاج با آن ها کج می تابد و خودشان در فتح قم شرکت داشتند با

خانواده به قم هجرت می کنند و مردم قم هم از آن ها استقبال می نمایند و بالاخره شرایط به ظهور آمدنِ روات شیعه در قم فراهم می شود که در زمان امام صادق(ع) از آن روات آدم بن عبدالله را داریم که پدر ذکریا بن آدم است که در زمان امام رضا مطرح می شود و عملاً شهر قم در سال ۱۰۰ هجری به عنوان یک شهر شیعی مطرح می گردد و در زمان امام صادق(ع) یعنی حدود سال ۱۳۰ روات شیعی شهر زیاد می شوند تا آن جا که در زمان امام هادی قم یکی از مراکز مهم تشیع می باشد و نام «قم کوفه صغیره» پیدا می کند و امامان در وصف آن دارند «قُم بَلَدُنَا وَ بَلَدُ شِيعَتِنَا» البته اوج حوزه قم مصادف است با دوره غیبت.»